



فهم کن تا چه رنگ پیدایی	بیدلا! گر تو صاحبِ رای
گرچه تو پاک‌تر از این‌هایی	از عناصر بنایِ ظاهرِ توست
که محال است از آن شکیبایی	لیک، هست اختلاط را اثری
گاه چون شعله فطرت‌آرایی	گاه چون خاکِ تیره‌ای مجهول
گاه چون باد بی‌سر و پای	گاه چون آب در کمندهِ خودی
مصدرِ کارِ زشت و زیبایی	گاه مکروهی و گهی مطبوع
گاه برعکس کارفرمایی	گاه محکومِ طبعِ خویشتنی
گاه صها و گاه مینایی	گاه مظروف و گاه ظرفِ خیال
گاه حیرانِ فکرِ فردایی	گاه از امروز نیز بی‌خبری
که به صد رنگ جلوه پیرایی	بی‌نیازیست این، نه صورتِ عجز
هم تو دانا و هم تو بینایی	گر سمیع است و گر بصیر تویی
فی‌الحقیقت اگرچه تنهایی	از تو سر زد صنایعِ آفاق
تا چه عالم ز خود بیارایی	صنعت بی‌نهایت افتاده‌ست
تا شود جلوه‌گر که دریایی	چشمی از خود بیوش همچو حباب
ای سزاوارِ آنچه می‌شایی	یعنی از وهمِ این و آن بگذر
تا بدانی که ذاتِ یکتایی	مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» دلالت بس»
سر برآور ز جیبِ شیدایی	خویش را گر شناختی یک چند
رفعِ وهمِ صفات و اسمایی	که محال است جز به سعیِ جنون
که همین است حدِّ دانایی	پس خموشی‌گزین و فارغ باش
با که می‌سنجی این من و مایی؟	شوخیِ ما و من ز غفلت توست

که جهان نیست جز تجلیِ دوست  
این من و ما، همان اضافتِ اوست



خانقاه خاکسار جلالی مطهری

تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه



منبع: وبسایت گنجور - بیدل دهلوی